



اموال عمومی دست افراد خصوصی

به روایت
حجت الاسلام
محسن خاکی



بسم الله الرحمن الرحيم

مرکز مطالعات پیشرفت عماد تقدیم می‌کند:

” رویداد روایت حقیقت “

پرونده ششم (بخش دوم)

اموال عمومی در دست افراد خصوصی

ارائه حجت الاسلام محسن خاکی



مرکز مطالعات پیشرفت عماد

زمستان ۱۴۰۳

عنوان جزوه	اموال عمومی در دست افراد خصوصی (بخش دوم)
موضوع جزوه	اموال عمومی در دست افراد خصوصی (روایت حقیقت، پرونده ششم، زمستان ۱۴۰۳)
به روایت	حجت الاسلام محسن خاکی
مدیر هنری	سید علی فقیه
مدیر پروژه	علی رحیمی

تهیه شده در مرکز مطالعات پیشرفت عماد

فهرست

۷ _____ مقدمه

فصل اول

۱۱ _____ سخنان امام خمینی (ره) درباره زمین و مالکیت

۱۴ _____ احیای انفال، مسئله‌ای همگانی

فصل دوم

۲۰ _____ حجم انفال در ایران

۲۲ _____ بررسی انفال در چهار لایه

۲۵ _____ توزیع انفال در لایه اول

۲۹ _____ توزیع انفال در لایه دوم

۳۴ _____ توزیع انفال در لایه سوم

۳۸ _____ توزیع انفال در لایه چهارم

فصل سوم

۴۴ _____ ایده انقلاب اسلامی برای مدیریت عادلانه انفال

۵۳ _____ منابع

بسم الله الرحمن الرحيم

اقتصاد اسلامی بر مبنای اصول عدالت اجتماعی، توزیع عادلانه منابع و مقابله با انحصار در بهره‌برداری از ثروت‌های عمومی شکل گرفته است. در این چارچوب، انفال جایگاهی محوری دارد و به عنوان اموالی که در اختیار عموم مسلمانان است، باید به گونه‌ای مدیریت شود که منافع آن به تمام افراد جامعه برسد.

مباحث مطرح شده در این سند، که برگرفته از سخنان حجه الاسلام و المسلمین محسن خاکی در رویداد «روایت حقیقت» با موضوع «اموال عمومی در دست افراد خصوصی» (بهار ۱۴۰۴) است، به خوبی نشان‌دهنده پیوند عمیق میان مفاهیم فقهی، اقتصادی و سیاسی در چارچوب اندیشه اسلامی است. از منظر اقتصاد اسلامی، انفال به عنوان اموال عمومی که در مالکیت عموم مردم و تحت تولیت حاکمیت اسلامی قرار دارد، نه تنها یک منبع مادی، بلکه امانتی الهی برای تحقق عدالت اجتماعی و رفع محرومیت در جامعه محسوب می‌شود.

مطالعه حاضر با تمرکز بر اموال عمومی و چالش‌های ناشی از خصوصی‌سازی و انحصارطلبی، در تلاش است تا از منظری علمی و با بهره‌گیری از دیدگاه‌های امام خمینی (ره) و متفکران اقتصادی اسلامی، تحلیل دقیقی از مسئله توزیع انفال ارائه دهد. این پژوهش در چند محور اصلی به بررسی موضوع می‌پردازد:

الف) ابعاد فقهی و نظری مالکیت انفال در اندیشه امام خمینی (ره) و تأکید بر نقش ویژه دولت در تولیت این اموال

ب) ساختار اقتصادی بهره‌برداری از منابع طبیعی و اموال عمومی، از استخراج و فراوری تا تخصیص نهایی به مردم

ج) ایده انقلاب اسلامی برای توزیع عادلانه انفال بین مردم



فصل اول



■ سخنان امام خمینی (ره) درباره زمین و مالکیت

امام خمینی (ره) می‌فرماید: «امروز ما گرفتار دو جریان هستیم یکی آن جریانی هست که همین که به نفع مستضعفین و محرومین سخن گفته شود و از کاخ‌نشینان و غاصبین حقوق مردم صحبتی بشود می‌گویند دین همان کمونیسم هست و جریان دیگر، این که وقتی گفته شود خودسرانه اقدام به تقسیم زمین یا گرفتن اموال ننمایید، می‌گویند طرف‌داری از سرمایه‌داری و فئودال‌ها شده. درحالی‌که همان‌طور که می‌دانید اسلام نه با سرمایه‌داری موافق است و نه با کمونیسم. اسلام، راه‌ورسم دیگری این‌ها دارد. من متأسفم که در بین گروه اول، همان‌هایی که تا اقدامی به نفع مستضعفین می‌شود، می‌گویند اینها کمونیستی هست... من متأسفم که در بین گروه اول گاهی کسانی هستند که بعضی اوقات به احادیثی متوسل می‌شوند و مثلاً مستند خود را آن فرمان حضرت امیر ع قرار می‌دهند که ایشان به مالک اشتر فرمودند: 'اولاً این فرمایش حضرت یک حکومتی هست و نمی‌شود به آن فتوا داد و ثانیاً در مورد زکات هست درحالی‌که حکومت اسلامی به وسیله خمس اداره می‌شود. احتمال این هم هست که حضرت یا به لحاظ وضع خاص منطقه چنین حکمی کرده باشد یا اینکه علم داشته مردم آن منطقه افراد راست‌گو و صادق هستند. - می‌گویند آقا چرا در حساب‌های مردم سرک می‌کشید؟ چرا در زمین فئودال‌ها سرک می‌کشید؟ چرا سرک می‌کشید؟ حال آنکه استاد قنبریان بزرگوار به ما نشان دادند که در ۵ لایه‌بندی نظام مالکیت، قطعاً لایه‌هایی وجود دارد که حکومت، ولایت تامه در اموالی دارد که تصرف می‌کند. قطعاً لایه‌هایی وجود دارد که حکومت تولیت دارد و در آنجا مال، مال مردم هست. اما این، حکومت هست که پاسبانِ امانت‌دار هست. این، تعبیر شهید صدر است. یک پاسبانِ امانت‌دار باید برود، بسنجد و آمار در بیاورد که چند سانی‌متر زمین؟ چند لیتر نفت؟ چند مترمکعب گاز؟ کجا رفته است؟ چرا رفته

۱- نهج البلاغه، نامه (۵۳)، آنجا که حضرت علی (ع) می‌فرمایند: «و تَقَعَّدَ أَمْرَ الْخَرَجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ...»



است؟ باید کجا برود؟ چرا برود؟ چند ریال پول کجا تخصیص داده شده؟ چرا...؟ - اما ما حدیث داریم که می‌شود با آن فتوا داد و عمل کرد و آن این است که «فقرا در مال اغنیا شریک هستند»^۱ - خمینی (ره) دارد فتوا می‌گوید. استنتاج امام (ره) از روایت این است که فقرا در اموال اغنیا شریک‌اند... مگر نه این است که مال مورد شرکت مُشاع است، پس فقرا در مال اغنیا شرکت دارند. کسی که حقوق مالی خود را پرداخت نکرده است، سهمی که می‌بایست پرداخت کند به صورت مشاع در دست اوست - به عبارتی، مال غصبی مردم در دستش هست - و در صورت عدم پرداخت به صورت تصاعدی افزایش پیدا می‌کند، تا آنجا که اگر کلیه اموالشان را هم بدهند، باز هم بدهکارند. - امام، ارزش نسبی در طول زمان را در آن مال مُشاعی که شخص سرمایه‌دار دزدیده است، ضرب می‌کند. می‌گوید ببین، در این لحظه اگر کل اموالت را به نفع عموم مردم مصادره کنم، باز هم بدهکار هستی. کجا مال عموم در دست اقلیتی انباشته می‌شود و اکثریتی محروم می‌مانند و اسلام پای این را امضا می‌زند؟ حاشا! - در مورد مسئله زمین آقایان دقت کنند که احیاء موات شرایطی دارد. - همین‌طوری الکی نیست؛ هر خان و شیخ و فئودالی هر کجا، دور هر زمینی دیواری کشید، مالکش بشود. در دوران نوجوانی، در حاشیه شهر اهواز به دامداری مشغول بودم. اراضی آن منطقه از جمله مرغوب‌ترین زمین‌ها به شمار می‌روند که در اصطلاح به آن‌ها «زمین‌های A+» گفته می‌شود؛ یعنی زمین‌هایی که از نظر کیفیت کشت در سطح درجه یک جهانی قرار دارند. این اراضی در حاشیه رودخانه کارون، در ابتدای جاده اهواز به شوشتر قرار دارند. از مجموع هزار هکتار زمین موجود، سهم مردم محلی روستاهای کوت سید شریف و کوت سید عباس تنها بین ۱۰۰۰ تا ۱۵۰ هکتار است. در مقابل، دو فرد بانفوذ، که به تعبیری شیخ‌های قدرتمند هستند، حدود ۹۰۰ هکتار از این اراضی را به صورت مشترک در اختیار دارند؛ به طوری که هر یک از آن‌ها نزدیک به ۵۰۰ هکتار زمین را تصاحب کرده است.

۱- نوری، میرزا حسین (محدث نوری)، مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۴.



چطور ممکن است این دو نفر توانسته باشند به تنهایی چنین وسعت عظیمی از زمین را احیا کرده باشند؟ - من خودم از ظلم و ستم خوانین و فئودال‌ها اطلاع دارم که چگونه مردم فقیر را به زور به کار می‌گرفتند، چگونه با زجر و شکنجه آنها را وادار به کار می‌کردند، - زمین احیاء شده اما نه با اراده آزاد روستاییان ایران! بلکه با جبر ارباب که تفنگچی‌ها و مباشرش شلاق به دست ایستاده بودند و مگر تو می‌توانستی نُطق بکشی؟ چطور ممکن است بخش قابل توجهی از اراضی شهر بهبهان، در جنوب استان خوزستان، و همچنین برخی از شهرها و مناطق اطراف آن، از جمله سوق، لنده، باشت و بخش‌هایی از استان کهگیلویه و بویراحمد، در گذشته تحت مالکیت سناتور موسوی، یکی از سناتورهای دوره پهلوی، بوده باشد؟ چطور ممکن است بخش عظیمی از اراضی مسیر جاده‌ای اهواز به آبادان ابتدا در مالکیت یک عضو یهودی تبار سنا در دوره پهلوی به نام موشه طاهباز بوده باشد؟ بعد یک دست گشته و حالا در تملک یک گردن کلفت دیگری ست. مگر اینها شوخی ست؟ - در این‌گونه موارد اگر زمین هم احیاء بشود، آن ظالم که مردم را به زور وادار به کار کرده است، مالک نمی‌شود. اینها چنین مال جمع کرده و صاحب ده‌ها و صدها و گاهی بیشتر زمین شده‌اند. من نمی‌گویم کسی که دو خانه دارد در یکی ساکن است و دیگری را اجاره داده تا از مال الاجاره زندگی کند خانه او را بگیرند، - مثلاً یک پیرمرد بازنشسته‌ای که دو تا خانه دارد. امام (ره) می‌گوید من این را نمی‌گویم. یا کسی که به زحمت زمینی را آباد کرده و حالا دارد از همین زمین، زندگی خود را می‌گذراند، زمین او را بگیرند اما ببینید این ثروت‌های بزرگ چطور انباشته شده است. من احتمال این را که این‌ها حقوق شرعی خود را پرداخته باشند حتی در مورد یک نفرشان هم نمی‌دهم. - همان آقایانی که بعد از تقسیم «اراضی بند ج» به امام نامه می‌نوشتند. شخص بزرگواری می‌گفت به امام پیغام داده که آقا این فئودال‌ها و سرمایه‌دارها در خانه فقهای قم را از پاشنه گندند. می‌گویند چرا زمین‌های ما را می‌گیرید؟ خلاف شرع است. مال ماست! مال شماست؟ انفال است. یا به تعریف پنجم که استاد قنبریان فرمودند یا به تعریف چهارم. یا مال حکومت است یا مال مردم که در دست حکومت است و باید آن



را بالسویه تقسیم کند. کجا بنا هست که اموال در دست اقلیتی انباشته شود؟ آیا تجربه تاریخی کار و انفال در ایران، ثروت و اموال را به صورت انحصاری در اختیار گروهی خاص قرار داده است، یا این وضعیت نتیجه تجربه تاریخی و سیاسی غارت محور بوده است؟ نظامی ملوک الطوائفی بر پایه قدرت سلاح که در آن هر کس در دوره‌ای از ساختار ایل و ایلخانی به قدرت رسیده است، به نفع خود و وابستگانش بهره‌برداری کرده و اموال را به تاراج برده است؟ آیا وضعیت مالکیت انفال در ایران و جهان کنونی، یک وضع طبیعی حاصل از تکامل اقتصادی است یا وضعیتی کاملاً غیرطبیعی ناشی از اعمال قدرت سیاسی زورمندانه در طول تاریخ؟ قطعاً گزینه دوم صادق است. امام (ره) می‌فرمایند: در مواردی اگر تمام اموالشان هم گرفته بشود باز بابت حقوق شرعی بدهکارند. امام (ره) نرخ تصاعدی‌اش را حساب می‌کند و می‌گوید که: وقتی در پاریس بودم عده‌ای از سرمایه‌دارها که حس کرده بودند دیگر رژیم سابق رفتنی است و لذا برای اینکه در حکومت بعدی هم آنها به همان‌گونه که باشند و زندگی کنند، پیش من آمدند که می‌خواهیم وجوه شرعی خود را پرداخت کنیم. - همین بچه زرنگ‌هایی که در انتخابات اخیر، هم به ستاد آقای الف کمک کرده بودند و هم به ستاد آقای ب که هرکدام رئیس‌جمهور شد، بالاخره توبره و آخور ما برقرار باشد. من مقصود آنها را فهمیدم گفتم شما بروید اساس کارتان را درست کنید، من پولی از شما نمی‌گیرم. - خمینی ساده نبود. الان هم عده‌ای هستند و می‌روند و مثلاً صد هزار تومان به یکی از آقایان می‌دهند که این حقوقی هست که شرعاً بر عهده من هست و آنها هم می‌گویند بله فلانی وجوه شرعی خودش را پرداخته است، درحالی‌که این شخص ۵۰ میلیون تومان از این بابت بدهکار بوده است. حالا می‌خواهد با پرداخت این مبلغ کم بگوید که اموالش دیگر مال خودش است. شما بیا باید احکام الهی را اجرا کنید. باید قوانینی وضع بشود که حقوق محرومین و فقرا به آنها بازگردانده شود، این وظیفه شماست. متأسفانه در برخی موارد قوانین خوب هستند ولی خوب اجرا نمی‌شوند، ما مأمورین اجرای خوب در این موارد کم داریم. اگر مأمورین اجرا افراد صالح و واردی باشند، دیگر سروصدای کسی در نمی‌آید. برای این هم باید فکری



کرد من از خداوند می‌خواهم که به همه توفیق پیاده کردن قوانین اسلام را عنایت کند.»^۱

■ احیای انفال، مسئله‌ای همگانی

سخنان بالا در جمع چه کسانی باشد، خوب است؟ از کدام جزوه اینها را خوانده باشم خوب است؟ از صحیفه امام (ره)؟ بله در صحیفه هم هست اما این را از جزوه‌ای خواندم که در قسمت بالا سمت راستش نوشته شده: «معاونت پرورشی و نیروی انسانی وزارت آموزش و پرورش، دفتر آموزش ضمن خدمت»

بهشتی، رجایی، باهنر، خامنه‌ای و رفسنجانی -رحمت خداوند بر رفتگان‌شان باد و برای آن آقایمان که در قید حیات هستند، از خداوند متعال عزت و سلامتی مسئلت داریم- می‌دانستند مسئله احیاء انفال، امری عمومی و همگانی است. جزوه درست کردند برای تقسیم عادلانه انفال و دفاع از ایده امام و شاگردانش. شهید بهشتی به شاخه معلمان حزب جمهوری دستور دادند که این موضوعات را به گفتمان تبدیل کنند. شاخه معلمان حزب نیز این مباحث را به دوره‌های ضمن خدمت تبدیل کرده است. این دوره‌ها در مدارس و برای معلمان در آموزش و پرورش به عنوان بخشی از برنامه‌های ضمن خدمت تدریس می‌شد. نمی‌شود معلم انقلاب اسلامی، طلبه انقلاب اسلامی، دانشجوی انقلاب اسلامی، شما بگو حزب‌اللهی انقلاب اسلامی، مسلح به سواد اقتصاد سیاسی، و فقه اقتصادی و سیاسی انقلاب اسلامی نباشد و به تعبیر استاد قنبریان بزرگوار، فقط کلیات بگوییم که اسلام عدالت می‌خواهد. نه! جزئیات بگویید. نظر اسلام درباره ارز، انفال و منابع طبیعی چیست؟ خواهران و برادران بزرگوار! سواد انفال، یک

۱- خمینی، روح الله، صحیفه نور، جلد ۱۴، صفحه: ۳۰۲.



سواد تفتنی آکادمیک نیست. سواد انفال، یک سواد انقلابی مسلمانانه‌ی لازم برای همه ماست و اگر بر مسلمانی واجب است احکامی که معمولاً به آنها نیاز دارد را یاد بگیرد، آیا واجب نیست سواد انفال را نیز فراگیرد؟ آن چنان که حضرت آقا در جایی می‌فرمایند: «کشف حجاب، حرام شرعی و حرام سیاسی است»^۱، آیا کسب سواد انفال واجب شرعی سیاسی ما هست یا نه؟

بر مسلمانی که رهبرش می‌فرماید: «بنده دلم می‌خواهد این جوانان ما شما دانشجویان؛ چه دختر، چه پسر و حتی دانش‌آموزان مدارس - روی این ریزترین پدیده‌های سیاسی دنیا فکر کنید و تحلیل بدهید. گیرم که تحلیلی هم بدهید که خلاف واقع باشد؛ باشد! خدا لعنت کند آن دست‌هایی را که تلاش کرده‌اند و می‌کنند که قشر جوان و دانشگاه ما را غیرسیاسی کنند»^۲، آیا مسئله توزیع انفال، امروز، مسئله مردم ایران هست یا نه؟ اگر هست چطور یک مسلمان انقلابی در ایران امروز، یک ایرانی غیرتمند در شرایط فعلی می‌تواند گردن خودش را از این سطح سواد مبرّی بداند؟ نمی‌شود! این سواد، برای توسعه ایران گردن ماست. برای خوشبختی و رفاه ایران، لازم است. برای پیاده‌سازی احکام اسلام، واجب است. هر طور حساب کنید ما گریزی اخلاقی، انسانی و شرعی از سواد و دانش انفال و کنش‌گری و دانش انفال نداریم. این از فصل اول مباحث!

در فصل دوم مباحث، ما در مورد چه موضوعی صحبت می‌کنیم؟ چارچوب و قوای چیزهای که قصد داریم درباره‌اش بحث کنیم چیست؟ در ایران امروز، موضوع انفال تا چه حد وجود دارد؟ در کجا قرار دارد و به چه شکل است؟ من عرایضم را باید به دو بخش تقسیم کنم.

۱- بیانات رهبری در دیدار مسئولان نظام- ۱۴۰۲/۰۱/۱۵

۲- بیانات در دیدار جمعی از دانش‌آموزان و دانشجویان- ۱۳۷۲/۰۸/۱۲

در بخش اول به صورت بسیار گذرا و سریع، نگاهی اجمالی به اندازه‌ها، اعداد و ارقام مربوط به انفال خواهیم داشت.

و در بخش دوم وارد این بحث می‌شویم که زنجیره‌ای چهار حلقه‌ای از استحصال (بهره‌برداری) تا به‌کارگیری منابع انفال، حاصل از انفال، و محصولات منابع حاصل از انفال وجود دارد. بر اساس این زنجیره می‌توان ارزیابی کرد که آیا انفال به درستی تقسیم شده است یا خیر.

تصور ساده‌انگارانه این است که یک بشکه نفت را استخراج کنیم، شش لوله به آن متصل کنیم و آن را بین شش نفر تقسیم کنیم، یا یک تکه سنگ آهن را با چاقو به شش قسمت بُرش دهیم و بین شش نفر توزیع کنیم؛ خیر، این‌گونه نیست. انفال به این شکل خام و با نگاهی ساده لوحانه مستقیماً سر سفره ما نمی‌آید. این اصطلاح که «پس کو پول نفت سر سفره‌مان؟»، «پس کو سهم ۶-۷ درصدی ایران که در کمترین حالت، حداقل ۵.۵٪ از منابع معدنی جهان است؟ دقیقاً کجای سفره ما جا دارد؟»^۱ به این معنا نیست که سنگ آهن را برداریم و مستقیماً سر سفره بگذاریم. بلکه فرایندی چهار مرحله‌ای طی می‌شود که باید آن را از منظر اقتصادی بشناسیم. در این فرایند چهار مرحله‌ای، منابع حاصل از انفال یا به عموم مردم می‌رسد یا در دست اشراف و ثروتمندان قرار می‌گیرد و بین آن‌ها دست به دست می‌شود.

در فصل سوم، به این مسئله می‌پردازیم که نسخه اصلی طراحی اقتصادی انقلاب اسلامی برای این‌که هر چهار حلقه‌ای که انفال را به مال عمومی تبدیل می‌کند - نه مال خواص - چگونه عمل می‌کند و نکته اصلی آن چیست؟ کدام فناوری و

۱- استخراج کردن، بهره‌برداری

۲- «ابعاد خام فروشی مواد معدنی در زنجیره فولاد ایران»- دفتر مطالعات انرژی، صنعت و معدن مرکز پژوهش‌های مجلس



تکنولوژی سیاسی-اقتصادی در قانون اساسی انقلاب اسلامی پیش‌بینی شده و قرار بوده در قوانین موضوعه‌ی ما پیاده‌سازی شود تا اطمینان حاصل کنیم که این چهار حلقه، منابع انفال را به‌درستی به تکتک ایرانیان می‌رساند، نه این‌که به حوض‌ها و استخرهای انباشته‌شده‌ی اقلیتی از ایرانیان محدود شود.



فصل دوم



■ حجم انفال در ایران

زمانی که از انفال سخن می‌گوییم، منظور منابعی است که سالانه میلیاردها دلار ارزش اقتصادی تولید می‌کنند. این منابع شامل نفت، گاز، سنگ آهن، مس، سرب، نمک استخراج شده از دریاچه مهارلو در شیراز، مواد معدنی از معدن سونگون، و همچنین سایر مواد معدنی مانند فولاد، شن و ماسه، و سنگ‌های ساختمانی است. به عنوان مثال، سنگ‌های قلوه‌ای - که در منطقه بهبهان به نام «سنگ شالوده» شناخته می‌شوند و برای پی‌ریزی ساختمان‌ها استفاده می‌کنند - را می‌توان نام برد. در این زمینه، به خاطر دارم که پدر بزرگ مرحومم، بابا عبدی، در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ شمسی با کامیون خود در جاده خیرآباد بهبهان، کنار رودخانه و نزدیک معدن سنگ شکن، سنگ بار می‌زد و می‌برد پخش می‌کرد. همه منابعی که نام بردیم، در ایران امروز و در بازه زمانی ۱۰، ۲۰، ۳۰، ۴۰ و ۵۰ سال گذشته، سالانه معادل چند میلیارد دلار ارزش دارد؟ میزان درآمد سالانه انفال در ایران چقدر است؟

برای نمونه، می‌توان به چوب‌هایی که از جنگل‌های استان‌های شمالی برداشت می‌کنند یا معدنی در استان خراسان جنوبی اشاره کرد که گفته می‌شود سالانه حدود ۳ هزار میلیارد تومان از آن طلا استخراج می‌شود. از این رو، این سؤال پیش می‌آید که ارزش سالانه این منابع چقدر باید باشد تا مطلوب تلقی شود؟ حجم کل انفال خام در مقایسه با تولید ناخالص داخلی (GDP) ایران سالانه حدود ۲۰۰ میلیارد دلار درآمد حاصل از استخراج انفال است. اگر این مقدار را چهار واحد تقسیم در نظر بگیریم، تقریباً دو واحد آن (معادل ۱۰۰ میلیارد دلار) به نفت می‌رسد که از این میزان، حدود ۵۰ میلیارد دلار به صورت نفت خام تولید می‌شود و ۵۰ میلیارد دلار دیگر در زنجیره‌های تولید مصرف داخلی می‌شود. از ۱۰۰ میلیارد دلار باقی‌مانده، بخشی (بین ۳۰ تا ۵۰ میلیارد دلار) به گاز طبیعی مربوط می‌شود.^۱

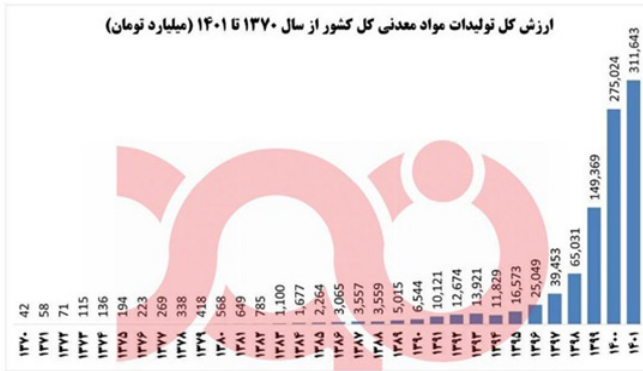


جدول ۱: محصول ناخالص داخلی و ارزش افزوده رشته فعالیت‌های اقتصادی کشور به قیمت‌های جاری								
سال/ فصل	گروه کشاورزی	کشاورزی	ماهیگیری	گروه صنعت	معادن	استخراج نفت و گاز طبیعی	سایر معادن	صنعت
۱۴۰۱_۴	۱,۵۵۸,۸۸۸	۱,۲۰۹,۲۱۱	۳۴۹,۶۷۸	۲۰,۳۰۲,۹۰۹	۸,۷۵۴,۲۷۲	۷,۹۸۲,۷۲۰	۷۷۱,۵۵۲	۸,۴۲۱,۶۱۲
۱۴۰۲	۱,۹۳۴,۸۹۸	۱۲,۷۰۱,۰۳۴	۱,۲۳۳,۸۶۴	۹۴,۸۹۰,۱۰۶	۴۳,۰۲۷,۲۸۸	۳۹,۱۷۳,۰۰۰	۳,۸۴۹,۹۸۴	۳۵,۸۸۳,۹۶۶
۱۴۰۲_۱	۲,۱۴۲,۱۱۶	۱,۹۸۶,۰۳۰	۱۵۶,۰۸۵	۲۰,۶۱۴,۱۱۴	۹,۶۰۹,۸۳۰	۸,۷۲۱,۸۷۹	۸۸۷,۹۵۱	۷,۷۳۵,۳۶۶
۱۴۰۲_۲	۵,۶۰۳,۶۹۸	۵,۴۶۸,۰۱۸	۱۳۵,۶۸۰	۲۲,۰۵۳,۷۸۰	۱۰,۵۳۵,۲۹۳	۹,۶۰۶,۴۳۶	۹۲۸,۸۵۷	۸,۶۴۴,۴۶۰
۱۴۰۲_۳	۳,۸۰۳,۸۹۸	۳,۴۱۴,۹۵۱	۳۸۸,۹۴۸	۲۳,۷۴۷,۶۸۶	۱۱,۰۱۲,۰۴۹	۹,۹۸۷,۲۵۶	۱,۰۲۴,۷۹۳	۸,۹۳۱,۳۶۴
۱۴۰۲_۴	۲,۳۸۵,۱۸۶	۱,۸۳۲,۰۳۶	۵۵۳,۱۵۱	۲۸,۴۷۴,۵۲۶	۱۱,۸۷۰,۱۱۵	۱۰,۸۶۱,۷۳۳	۱,۰۰۸,۳۸۲	۱۰,۵۷۲,۷۷۶
۱۴۰۳	-	-	-	-	-	-	-	-
۱۴۰۳_۱	۲,۸۴۰,۶۸۰	۲,۶۳۰,۵۷۱	۲۱۰,۱۰۹	۲۷,۹۵۲,۱۱۰	۱۴,۲۲۰,۸۷۷	۱۳,۱۳۰,۳۳۸	۱,۰۹۰,۵۳۹	۹,۶۸۹,۸۰۹
۱۴۰۳_۲	۷,۳۵۴,۱۹۸	۷,۱۷۵,۸۴۴	۱۷۸,۳۵۴	۲۸,۱۹۱,۵۵۱	۱۳,۸۵۴,۶۵۵	۱۲,۷۰۹,۹۳۸	۱,۱۴۴,۷۱۷	۱۰,۴۹۵,۸۲۷
۱۴۰۳_۳	۵,۱۷۶,۲۸۱	۴,۶۵۹,۳۴۲	۵۱۶,۹۳۹	۲۹,۷۰۷,۵۹۴	۱۳,۹۱۱,۹۱۷	۱۲,۵۷۸,۹۵۴	۱,۳۲۲,۹۶۳	۱۱,۴۵۰,۶۷۸

در این میان، چه سهمی از این مقدار برای فلزات است؟ یک عدد تقریباً ۲۵ میلیارد دلاری. من سریع از اعداد و اندازه‌ها می‌گذرم. فقط می‌خواهم هیكل ماجرا را تصور کنید بفهمید با چه حجم از درآمدی طرفیم. اعداد شوخی‌بردار نیستند. ما با ابر اعدادی طرفیم که در کشور ما نظم قدرت می‌سازد.

۲۵ میلیارد دلار مابقی نیز مربوط به بخش کانی‌های فلزی هست که مثلاً ۶۲٪ سنگ آهن است، ۲۳٪ سنگ مس و ۵٪ سرب است. فقط آهن و مس و سرب، این سه قلم عمده کانی‌های فلزی‌ها، یک چیز نزدیک ۹۰٪ آن ۲۵ میلیارد دلار پول را تشکیل می‌دهند.^۲

- ۱- برای تبدیل قیمت ریال به دلار در مباحث اقتصادی حوزه تولید و منابع طبیعی باید از نرخ ارز «برابری قدرت خرید (PPP) استفاده کرد که معیار مقایسه جهانی در این عرصه است. بر اساس اعلام سایت صندوق بین المللی پول (IMF) این قیمت در حال حاضر برای ایران ۱۴/۷۰۷ است.
- ۲- برای مطالعه بیشتر به گزارش «بررسی میزان ذخایر معدنی ایران و مقایسه آن با جهان» دفتر مطالعات زیربنایی مرکز پژوهش‌های مجلس مراجعه فرمایید.



■ بررسی انفال در چهار لایه

نکته دومی که باید در مورد آن بحث کنیم این است. این سالی ۲۰ میلیارد دلار چه بر سرش می‌آید؟ اتفاقی که می‌افتد این است.

چهار اتفاق بر سر این منبع می‌افتد تا دست ما برسد. این چهار اتفاق را در قالب چهار لایه بیان می‌کنم:



لایه اول: منبع یا ذخیره طبیعی

گاهی ما در مورد منبع اموال عمومی صحبت می‌کنیم. این منابع می‌توانند شامل چاه‌های نفت (قبل از استخراج نفت)، میدان‌های گازی پارس جنوبی (قبل از استخراج گاز)، جنگل‌های هیرکانی (قبل از برداشت چوب)، دریاچه مهارلو (قبل از استخراج نمک) و رودخانه خیرآباد (قبل از استخراج سنگ لاشه و شن) باشند. اینها به‌عنوان منبع یا ذخیره شناخته شده می‌شوند.

لایه دوم: محصولات خام

در این مرحله، به محصولاتی که از این منابع برداشت می‌شود، توجه می‌کنیم. به‌عنوان مثال، نفت موجود در مخزن یا سنگ لاشه و شن استخراج شده از بستر رودخانه، چوب‌های بریده شده در جنگل و... این محصولات هنوز به مرحله فراوری نرسیده‌اند و تنها به‌صورت خام در دسترس هستند.

لایه سوم: محصول فراوری شده

در این مرحله، محصول خام تحت فرایند فراوری قرار می‌گیرد تا به کالایی تبدیل شود. به‌عنوان مثال، سنگ لاشه پس از برداشت با یک ضربه ساده شکسته شده و برای ساختمان به کار می‌رود. اما سنگ آهن نیاز به فراوری پیچیده‌تری دارد و نمی‌شود آن را مستقیماً به شمشیر یا ابزار تبدیل کرد. این سنگ باید به کارخانه فولاد منتقل شود تا طی فرایندهای صنعتی به شمش و سپس ورقه فولاد تبدیل شود. در حوزه نفت، نفت خام به پتروشیمی منتقل می‌شود و به محصولاتی مانند CH_4 (مواد اولیه پتروشیمی) تبدیل می‌شود که خود، می‌تواند تولیدات بعدی را ایجاد کند. در اینجا، به لحاظ فنی، فرایند پالایش و تبدیل در پالایشگاه‌ها و کارخانه‌ها (کارخانه‌های صنعت فولاد یا پتروشیمی) رخ می‌دهد که برای ساده‌سازی می‌توان آن را در یک دسته قرار داد.



لایه چهارم: محصول نهایی قابل مصرف

در این لایه، محصول تولید شده به کالایی تبدیل می‌شود که مستقیماً در اختیار صنایع یا مصرف‌کنندگان قرار می‌گیرد. برای مثال، ورق فولادی که در کارخانه تولید شده به ایران‌خودرو تحویل داده می‌شود تا بدنه خودرو ساخته شود. یا مواد پتروشیمی به شرکت‌های تولید قطعات پلاستیکی یا موکت‌سازی منتقل می‌شود. در مواردی، این مرحله خود شامل زیرلایه‌های دیگری است؛ مثلاً برای تولید موکت، ابتدا مواد اولیه در نساجی به رشته تبدیل شده و سپس به موکت نهایی می‌رسد.

گاهی محصول استخراج شده را می‌بریم و فراوری می‌کنیم تا به محصول قابل استفاده تبدیل شود. برای مثال، سنگ آهن باید به کارخانه فولاد و کارخانه نَبَرَد ارسال شود تا به شمش و سپس ورقه فولاد تبدیل شود یا فرضاً نفت خام باید به پالایشگاه برده شود تا فراوری آن صورت بگیرد. این فرایند شامل مراحل است که در نهایت منجر به تولید محصول نهایی می‌شود.





■ توزیع انفال در لایه اول

خب حالا قبل از مطرح کردن سؤال، لازم است نکته‌ای از مطالب استاد قنبریان را مجدداً یادآور شوم. استاد بزرگوار در تعریف مرتبه پنجم مالکیت چه فرمودند؟ فرمودند در این مرتبه دولت فقط تولیت دارد و تولیت یعنی پاسدارِ امانت‌دار. بنا به تعبیر مرحوم شهید صدر «دور الدولة فیها دور الحارس الأمين»^۱، دولت فقط موظف است انفال را بین مردم تقسیم کند. ملاک و اعداد و اندازه‌ها و جداول تقسیمش هم از پیش مشخص است.

به سؤال اصلی‌مان برگردیم. سؤال این است که در هر یک از این چهار لایه، تا چه حد می‌توان اطمینان داشت که در ایران امروز، یا حتی در هر نقطه‌ای از جهان معاصر، منابع حاصل از آن‌ها به صورت عادلانه و برابر - به تعبیر لایه پنجم که استاد محترم اشاره فرمودند - توزیع می‌شود؟ حاکمیت چگونه می‌تواند مطمئن شود که انفال عمومی را بر اساس یک الگوی مشخص و عادلانه تقسیم می‌کند؟

ممکن است برخی بگویند این کار ساده است و نیازی به پیچیدگی ندارد. اینجا اولین دوگانگی مهم ما شکل می‌گیرد. گروهی ممکن است پیشنهاد دهند که آنچه از معدن یا منبع استخراج می‌شود، به صورت برابر بین همه ایرانی‌ها تقسیم شود. اما این یعنی چه؟ آیا منظور این است که مثلاً گاز را در کانتینر بریزیم و درب خانه هر ایرانی ببریم؟ پاسخ می‌دهند خیر؛ بلکه باید ارزش ریالی آن را محاسبه کرد و به هر ایرانی گفت: «شما همگی مالک یک نود میلیون از این چند ده میلیون مترمکعب گاز استخراج شده هستید. حالا می‌توانید آن را بفروشید یا نگه دارید.» به عبارت دیگر، این منابع را به عدد مالی تبدیل کنیم، یا به اصطلاح آن را «مالی‌سازی»^۲ کنیم، و سپس به هر ایرانی بگوییم: «تو که خودت پتروشیمی نداری

۱- صدر، محمدباقر، اقتصادنا، جلد ۱، صفحه ۴۳۹.

تا اتیلن به دستت بدهم، یا توان حفر چاه در میدان گازی پارس جنوبی را نداری، و نه جزو پتروشیمی‌ها هستی، اما مالک سهمت از این محصول استخراج‌شده هستی و می‌توانی آن را بفروشی.»

سؤال بعد؛ حتی اگر فرض کنیم یک نود میلیونم از سنگ‌آهن، طلا، نفت، گاز، جنگل‌های شمال، سنگ لاشه کنار رودخانه‌ها، نمک دریاچه مهارلو و سایر منابع به هر یک از ما اختصاص یابد و بگویند معادل پولی آن را می‌توانی بفروشی، آیا واقعاً این یک نود میلیونم به دستمان می‌رسد؟ خیر. چرا؟ زیرا در علم اقتصاد مفهومی به نام «عامل تعیین‌کننده»^۱ وجود دارد که این فرایند را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد.

پرسش دیگر این است: فرض کنید در ایران N پتروشیمی وجود دارد و N ده میلیون نفر جمعیت داریم که خودشان هیچ پتروشیمی‌ای ندارند و سهام‌دار هیچ پتروشیمی‌ای هم نیستند، اما به گاز دسترسی دارند. این افراد با گاز خود چه باید بکنند؟ آیا آن را برای باد کردن بادکنک تولد استفاده کنند؟ خیر، منطقاً باید آن را بفروشند. حال، N ده میلیون نفر فروشنده گاز هستند و N ده نفر خریدار آن. سؤال این است: انحصار در کدام سمت این معامله وجود دارد؟ آیا در سمت N ده میلیون نفری که چاره‌ای جز فروش ندارند، یا در سمت N ده نفری که می‌گویند: «گازتان را باید به ما بفروشید»؟

واقعیت این است که انحصار در سمت تقاضا قرار دارد؛ یعنی در اختیار صاحبان پتروشیمی‌ها، کارخانه‌های فولاد، یا کسانی که طلا را به محصول نهایی تبدیل می‌کنند، چه ضرب سکه باشد و چه اشکال دیگر طلا. حال، چه کسی قیمت‌گذاری این لایه را انجام می‌دهد؟ تقاضاکننده. در علم اقتصاد، این پدیده



را «مونوپسونی»^۱ می‌نامند. همه با «مونوپولی»^۲ آشنا هستیم؛ یعنی حالتی که یک کارخانه همه کالاها را در اختیار دارد و به هر قیمتی که بخواهد عرضه می‌کند. حالا برعکسش را تصور کنید: هزار نفر فروشنده‌اند، اما خریدار فقط دو نفر است. در این بازار، چه کسی قیمت را تعیین می‌کند؟ خریدار.

در لایه اول انفال، یعنی در مورد محصولات که از نمک تا نفت و طلا را شامل می‌شود، اگر متوجه شویم که سمت تقاضای این منابع در انحصار است، چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟ این یعنی هر کس به ما بگوید بیا باید معادل ریالی انفال را به مردم بدهید، هر طرحی که پیشنهاد دهد معادل ریالی انفال عمومی را به مردم بدهیم، هر نامی که روی آن بگذارند، و هر کسی که بخواهد انفال را به پول تبدیل کند و وارد بازار سازد، در واقع کلاهی بر سر ما می‌گذارد چنان گشاد که تا پشت پایمان پایین می‌آید. اینجاست که دوگانه اول شکل می‌گیرد: مالی‌سازی سرانه منابع انفال یا گزینه دیگر.

لایه اول که اشاره کردیم، مربوط به منبع یا معدن است. این منبع باید در اختیار دولت باشد. چرا؟ زیرا دولت موظف است از عرصه عمومی حفاظت کند و به هر فرد، مانند حسن، تقی، زهرا و مرضیه، مشخص کند که سهمشان از این منابع چقدر است. برای مثال، فرض کنید ارتفاعات خائیز در بهبهان را در نظر بگیریم؛ منطقه‌ای که از نظر هویتی برای ما ایرانیان، به‌عنوان آخرین سنگر دفاع در برابر حمله اسکندر مقدونی و محل قلعه آریوبرزن، اهمیت تاریخی دارد. وقتی برای کوهنوردی به بالای دریاچه سد مارون در خائیز می‌رویم، قلعه آریوبرزن پیش روی ماست. حال اگر این زمین به یک سرمایه‌دار واگذار شود، یعنی زمینی که در دامنه آن، قلعه آریوبرزن قرار دارد، چه اتفاقی می‌افتد؟ نه تنها هویت اقتصادی، بلکه

1-Monopsony (انحصار طرف تقاضا)

2-Monopoly (انحصار طرف عرضه)

هویت تاریخی ایران نیز واگذار شده است. فرض کنید آن سرمایه‌دار بخواهد در آنجا مجتمع توریستی یا هر سازه دیگری بسازد؛ این یعنی سلب مالکیت از اراده دولت در کنترل آن منبع. منظور این نیست که دولت بگوید زمین در دست من است و هرکدام از شما می‌توانید غرفه یا اقامتگاه بوم‌گردی بسازید؛ خیر، زمین به طور کامل واگذار شده، نه صرفاً کاربری آن.

در آمریکا این وضعیت حتی شدیدتر است؛ اگر کسی در زمین خود چاه نفت پیدا کند، چاه و مخزن متعلق به خودش خواهد بود. اما در اسلام چنین چیزی نداریم. جنگل متعلق به فرد نیست؛ اگر چوب از جنگل برمی‌داری، باید به اندازه‌ای باشد که حق دیگران را سلب نکند و برداشتت به گونه‌ای صیانتی باشد که سال بعد هم درخت در آن منطقه رشد کند. این شروط، همان‌طور که استاد اشاره کردند، در مالکیت‌هایی که به ظاهر مال ماست، اما در عمل پنج رتبه دارد، صدق می‌کند. این یک طیف است، نه یک چهارچوب ساده و اختیاری. هر لایه قواعد خاص خود را دارد. برخی منابع مال تو هستند، اما بدون اجازه حاکمیت، حق استفاده از آن‌ها را نداری. مانند داستان خمس که متعلق به سادات است؛ من سید نمی‌توانم خودم بروم و آن را بردارم. ابتدا باید به دست مرجع تقلید یا حاکم اسلامی برسد، او آن را به من بدهد، و پس از قبض، آنگاه مالکیت دارم و می‌توانم در آن تصرف کنم.

بنابراین، نکته کلیدی در لایه اول زنجیره انفال این است که هرگونه واگذاری منبع یا معدن، یا هر اقدامی که عملاً به واگذاری منجر شود، ممنوع است. آیا سند شش‌دانگ ارتفاعات خائیز به نام یک سرمایه‌دار بهبهانی ثبت شده؟ خیر. آیا سند معدن طلای فلان نقطه در خراسان جنوبی به نام یک سرمایه‌دار زده شده؟ خیر. اما نوع استفاده‌ای که به او واگذار شده، مثلاً حق استحصال کامل، چه؟ فرض کنید چند سال بعد، گروهی در بیرجند یا خراسان جنوبی پیدا شوند که بتوانند یک تُن طلا را در سال، با بهره‌وری بالاتر استخراج کنند. با قیمت فعلی طلا، این مقدار حدود ۴ هزار میلیارد تومان ارزش دارد. آیا هر سال این معدن دوباره به مزایده

گذاشته می‌شود یا یک‌بار برای ۵۰ سال به فردی واگذار شده است؟

در زمین خصوصی هم بسیاری از فقها فتوا داده‌اند که اگر کسی زمین مواتی را آباد کند، طبق شرایطی که امام خمینی (ره) فرمودند، حق استفاده دارد. اما اگر سه سال از آن استفاده نکند و کِشت نکند، احیای آن باطل می‌شود، زمین به حالت موات بازمی‌گردد و هرکس دوباره آن را احیا کند، حق تقدم دارد. حالا در مورد معادن، برخی واگذاری‌ها در ایران به‌گونه‌ای است که گویی فرقی با مالکیت کامل ندارد. سند منگوله‌دار نیست، اما نوع واگذاری و مبلغی که دولت دریافت می‌کند، قابل تأمل است. از همان ۳ تا ۴ هزار میلیارد تومان عایدی معدن طلای خراسان جنوبی (یک تُن طلا در سال)، دولت کمتر از ۵۰ میلیارد تومان حقوق معدنی دریافت می‌کند! از ۳ هزار میلیارد تومان، کمتر از ۵۰ میلیارد تومان! این دیگر شوخی است!

از آن زمین و دریاچه گرفته تا حاشیه رودخانه‌ها، این اتفاقات رخ می‌دهد. فلان نماینده مجلس، فلان منطقه را برای فلان شخص می‌گیرد، و این فساد نیست؛ بلکه به لحاظ قانونی، ما در ایران با خلأهایی مواجهیم: هم در مکانیزم‌های واگذاری انفال و هم در میزان حقوق دولتی که دریافت می‌شود. می‌خواهید آن را به «اراضی خراجیه» تشبیه کنید که زمینی را می‌دادند و خراجی از آن می‌گرفتند. البته اینجا قصد استناد فقهی یا استحسان فقهی ندارم و فتوا نمی‌دهم؛ صرفاً تشبیه اقتصادی است. وقتی معدن طلا واگذار می‌شود، دولت چند درصد عایدی آن را باید بگیرد؟ در برخی نقاط جهان، دولت ۹۷٪ درآمد معدن را به‌عنوان حقوق معدنی دریافت می‌کند. حالا اینجا حساب کنید این عدد چند درصد است.

■ توزیع انفال در لایه دوم

در لایه دوم، محصولی که از منبع استخراج شده و فراوری گردیده، مانند سنگ‌آهن که به فولاد، سنگ مس که به مس، یا گاز که به اتیلن تبدیل شده،



باید به ایرانیان عرضه شود. سؤال این است: در این زنجیره دوم، یعنی پس از استخراج از مخزن و تبدیل به محصول، آیا ما ایرانیان به صورت انفرادی امکان دسترسی و استفاده از این محصولات را داریم، یا در این لایه نیز، مانند لایه اول، نهادها و تشکلهایی کنترل را در دست دارند؟ مثلاً کارگاه ضرب سکه را در نظر بگیرید که تا پارسال دولت طلا را به سکه تبدیل می کرد، اما حالا به بخش خصوصی واگذار شده و گفته اند: «از این پس تو سکه بز». آیا این فرایند در ایران امروز به صورت عمومی و عادلانه عرضه شده است؟ قانون برای آن وجود دارد، اما در میدان عمل اتفاق نیفتاده است. منظور از «در میدان اتفاق نیفتاده است» چیست؟ یعنی وقتی ۹۰٪ پتروشیمی های ایران خصوصی یا وابسته به نهادهای غیر دولتی هستند، این پتروشیمی ها محصول را در اختیار می گیرند. همین وضعیت در صنایع فولاد، سایر معادن، و کارخانه های فراوری چوب نیز صدق می کند.

بهترین نمونه که بیشترین تعداد بهره بردار را دارد، معادن سنگ است؛ منظورم از سنگ، شن و ماسه و امثال آن است. اگر درست به خاطر داشته باشم، تعداد مجوزهای بهره برداری از این معادن چند ده هزار است، شاید حدود ۱۲ هزار پروانه بهره برداری^۱. اما این عدد در کشوری به وسعت ایران چه معنایی دارد؟ این ساده ترین و دردسترس ترین نوع معدن است که از نظر فناوری پیچیدگی خاصی ندارد و جداسازی آن کار دشواری نیست. اما هرچه به سمت صنایع پیچیده تر می رویم، یعنی صنایعی که فرایند استحصال محصول در آن ها دشوارتر است، این کار سخت تر می شود. برای ساخت یک پتروشیمی، سرمایه انباشته لازم است. چند کارگر ایرانی می توانند با هم جمع شوند، ۲۰ هزار میلیارد تومان سرمایه بگذارند و یک مجتمع پتروشیمی راه اندازی کنند؟ به احتمال زیاد، این کار فقط از عهده شرکت های شبه دولتی یا خصوصی برمی آید.

1- <https://www.mehrnews.com/news/6353745/12>



در لایه دوم سؤال این است: اگر لحظه‌ای از انفال خارج شویم، برخی معتقدند قدرت مالی دولت نیز به‌نوعی بازتاب اقتصاد مبتنی بر منابع است. از تاج جواهرنشان نادرشاه گرفته تا حجم طلای کشور، افرادی هستند که می‌گویند نقدینگی کشور منطقاً با انفال مرتبط است و احکام انفال بر آن جاری می‌شود. این گروه طرفدار تقسیم سرانه منابع هستند، یعنی هر ایرانی یک نود میلیونم سهم داشته باشد. در اقتصاد به این نظریه «پول آزاد» یا «پول سرانه» می‌گویند. در مقابل، نظریه‌ای به نام «جیره‌بندی اعتباری» وجود دارد. چه کسانی می‌توانند وام بگیرند و پتروشیمی تأسیس کنند؟ چه کسانی می‌توانند وام بگیرند و کارخانه فولاد یا واحد فراوری راه‌اندازی کنند؟

برای پاسخ، باید توزیع منابع مالی و بانکی در کشور را بررسی کنیم. آیا در کشورمان امکان دسترسی آزاد به این منابع وجود دارد؟ دقت کنید تأکیدم بر «کشورمان» به این معنا نیست که سایر نقاط جهان وضعیت ایده‌آلی دارند. خیر، به تعبیر رهبر انقلاب، جهان پر از ظلم و کثافت است.^۱ در آمریکا و جاهای دیگر که نگاه کنیم، فجایع عجیبی را می‌بینیم. اما اینجا بحث مقایسه نیست؛ ما در حال بررسی وضعیت خودمان هستیم. توزیع اعتبارات بانکی در ایران چگونه است؟ از نظر جغرافیایی، اصل ۴۸ قانون اساسی می‌گوید: «در بهره‌برداری از منابع طبیعی و استفاده از درآمدهای ملی در سطح استان‌ها و توزیع فعالیت‌های اقتصادی میان استان‌ها و مناطق مختلف کشور، باید تبعیض در کار نباشد، به‌طوری‌که هر منطقه فراخور نیازها و استعداد رشد خود، سرمایه و امکانات لازم در دسترس داشته باشد.» اما می‌بینیم که استان تهران با ۱۵٪ جمعیت کشور، نزدیک به ۶۰٪ منابع اعتباری را جذب می‌کند. البته این میزان در دوره‌های مختلف متفاوت بوده

۱- امروز دنیا این است: از هر بدی، کجی، پلشتی، فساد، کثافت و نجاست - اگر در خدمت منافعشان باشد - حمایت میکنند، و هیچ باکی ندارند. با هر پاکی، قداست، طهارت و صداقت مقابله میکنند و معارضة میکنند و وحشیانه با آن برخورد میکنند، اگر با منافعشان سازگار نباشد؛ امروز دنیا این‌جوری است. (بیانات در دیدار شاعران-۱۳۹۳/۰۴/۲۱)



و اخیراً کمی تعدیل شده، اما هنوز سه برابر سهم جمعیتی‌اش منابع می‌گیرد. این سه برابر فقط در منابع بانکی نیست؛ سهم تهران از ۱۵ هزار رتبه برتر کنکور نیز، با نسبت جمعیت دانش‌آموزی کلاس دوازدهم به تعداد رتبه‌های برتر، حدود ۲۰۹۸ برابر است. تقریباً سه برابر! اگر اعتبارات بانکی سه برابر شود، طبیعتاً قبولی‌های کنکور هم تا سه برابر افزایش می‌یابد.

اینجا می‌خواهم نکته‌ای را تأکید کنم: تقسیم منابع عمومی، یعنی تقسیم زندگی، قدرت، تحصیل، مدرسه و همه چیز. اگر پتروشیمی‌ها در منطقه‌ای خاص متمرکز شوند و مالکیت آن‌ها به عده خاصی اختصاص یابد، یعنی منابع بانکی به‌جای خاصی هدایت می‌شود و در نتیجه، فرزندان طبقه‌ای خاص رتبه‌های برتر دانشگاهی را کسب می‌کنند. ما فقط درباره سنگ، آهن و مس حرف نمی‌زنیم؛ درباره زندگی ایرانیان صحبت می‌کنیم. اگر منابع بانکی از نظر جغرافیایی در مناطق خاصی سرمایه‌گذاری شوند، یا از نظر مالکیت به گروه خاصی اختصاص یابند، چه می‌شود؟ اکنون ۶۵٪ نقدینگی کشور در بانک‌های غیردولتی گردش می‌کند. این نه بانک مسکن است که قرار است به دولت پول بدهد تا مسکن بسازد (تازه اگر دولت اصلاً ساخت مسکن را قبول داشته باشد و نگوید مسکن‌سازی دولت مزخرف است)، و نه بانک‌هایی مثل توسعه تجارت یا توسعه تعاون که وظیفه‌شان حمایت از تعاونی‌های کوچک، مثلاً نخل‌دار بلوچستانی برای صادرات یا راه‌اندازی کارخانه فراوری خرما است. بلکه بانک‌های خصوصی هستند که برخی‌شان با تراز منفی ۱۲۷ هزار میلیارد تومانی بر صدر بانک‌های بدهکار ایران ایستاده و با گردن‌کلفتی پروژه‌هایی مثل ایران‌مال می‌سازند که نه به تولید کمک می‌کند و نه به زندگی ایرانیان ربطی دارد، بلکه صرفاً به دلالت زمین و مسکن در تهران مربوط است؛ یک میلیون و دویست هزار متر مربع زمین!

۱- عباس آخوندی، وزیر راه و شهرسازی در بازدید از فرودگاه مهرآباد در پاسخ به سوال دبیر کمیته مطالبه حق مسکن، در اظهار نظری عنوان کرد: «مسکن مهر طرح مزخرفی است.» (۱۳۹۳/۱۱/۱۵)



خب اگر از نظر جغرافیایی، مالکیتی و کارکردی، توزیع منابع عادلانه نباشد، چه می‌شود؟ بخشی از انفال، مثل چوب درختان یا زمین‌های کشاورزی، نیاز به امکاناتی مثل سیستم آبیاری تحت فشار دارد. اگر کشاورز بخواهد برای زمینش چنین سیستمی راه‌اندازی کند، اما سهم روستاها از تولید ناخالص داخلی ۲۰٪ باشد و سهمشان از منابع بانکی کمتر از ۳/۱ این مقدار، یعنی حدود ۶٪، آن وقت این سؤال پیش می‌آید: ۶٪ کجا و ۲۰٪ کجا؟ من که ۲۰٪ ثروت کشور را تولید می‌کنم، چرا باید فقط ۶٪ وام‌ها را بگیرم؟ اگر منابع مالی برای راه‌اندازی واحدهای فراوری انفال، مثل پتروشیمی، معدن سنگ یا کارخانه فراوری محصولات جانبی خرما، در دسترس نباشد، چه اتفاقی می‌افتد؟ در لایه دوم انفال، کسانی که بر خرید محصول مسلط هستند، امکان استحصال و تبدیل آن به محصول واسطه‌ای را پیدا می‌کنند، درحالی‌که دیگران از این امکان محروم می‌مانند. در این لایه هم کار به دست عده‌ای خاص می‌افتد. بقیه باید چه بشوند؟ بروند استخدام آن پتروشیمی و کارخانه فولاد شوند. سهمشان چقدر است؟ آمار نشان می‌دهد که سهم ارزش افزوده نیروی کار از تولید ناخالص داخلی در ایران ۱۵٪ است، اما دستمزدی که به نیروی کار صنعتی می‌رسد، تنها ۵٪ است.

در لایه دوم که مرحله استحصال رخ می‌دهد، چون من مالک نیستم، ارزش افزوده ثانویه‌ای ایجاد می‌شود که به من تعلق نمی‌گیرد. دقت کنید، این ارزش افزوده ثانویه است. برای مثال، ما به شرکت‌های پتروشیمی چه مقدار نفت و گاز می‌دهیم که آن‌ها توانسته‌اند ۴۲ میلیارد دلار صادرات غیرنفتی، یا به عبارت دقیق‌تر، مشتقات نفتی تولید کنند؟ این رقم از یک فراوری ساده به دست آمده است. نفت خام یا گاز ترش اولیه که به آن‌ها داده شده، به تنهایی ۴۲ میلیارد دلار ارزش نداشته، بلکه با فراوری به این میزان رسیده است. حال سؤال این است: سهمی که در لایه اول نتوانستیم بگیریم و برخی پیشنهاد کردند که آن را مالی‌سازی کنیم، در لایه دوم هم که مرحله تبدیل به محصول واسطه‌ای برای



تولید است، به من نمی‌رسد. چرا؟ زیرا آنچه امکان بهره‌برداری از انفال را فراهم می‌کند، یعنی منابع بانکی، در دسترس من نیست.

در اینجا اصطلاحی به نام «جیره‌بندی اعتباری»^۱ به کار می‌رود. این جیره‌بندی رخ داده است؛ به‌گونه‌ای که حدود ۴۰٪ ایرانیان هنوز هیچ وامی از بانک‌ها دریافت نکرده‌اند، درحالی‌که ۵٪ از صاحبان سپرده‌ها، یعنی ۵٪ از ایرانیان، ۸۵٪ منابع بانکی را در اختیار دارند. این وضعیت از نظر مالکیت است. از نظر کاربری هم پیش‌تر گفتیم که روستاها چه سهمی می‌برند و شهرها چه سهمی. از نظر جغرافیایی نیز اشاره کردم که تهران چقدر دریافت می‌کند و بوشهر چقدر. منابع مالی، چون امکان مالکیت را فراهم نمی‌کنند، توانایی استحصال را از دست من خارج می‌کنند. نتیجه چیست؟ من به کارگر یا مهندس لایه دوم تبدیل می‌شوم و در نهایت چقدر دریافت می‌کنم؟ تنها ۳/۱٪ از ارزش افزوده‌ای که در این لایه تولید می‌شود.

■ توزیع انفال در لایه سوم

به لایه سوم می‌رویم. در این لایه، ما هستیم و محصولاتی که از پتروشیمی‌ها یا مراحل قبلی آمده‌اند؛ مثلاً فرض کنید این محصولات به کارخانه‌ای مثل کروز می‌رسد که اخیراً دهان باز کرده تا ایران خودرو را ببلعد. امیدواریم که به یاری خداوند، اراده ملت ایران کروز را قورت دهد، نه کروز ایران خودرو را. در این کارخانه، مثلاً ۹ هزار خانم و ۳ هزار آقا مشغول به کار هستند. این افراد چه می‌کنند؟ لایه سوم محصول به دستشان رسیده و آن را به قطعات خودرو تبدیل می‌کنند. حال سؤال این است: چند نفر از ایرانیان امکان تولید این قطعات خودرو را دارند؟ چند درصد از ایرانیان می‌توانند در لایه سوم، یعنی جایی که محصول اولیه فراوری



شده و حالا باید به کالای مصرفی نهایی تبدیل شود، فعالیت کنند؟ چند درصد می‌توانند قطعات خودرو، محصولات پلاستیکی، محصولات آهنی یا ابزار تولید کنند؟ چند درصد از ایرانیان امکان دارند کارخانه‌ای مثل «ابزار مهدی»، «توسن» یا هر برند ابزارآلات دیگری که شما خریداری می‌کنید، تأسیس کنند؟

اخيراً دیگر ملت زنگ شده‌اند. وقتی شرکتی بزرگ و شناخته‌شده در آستانه تسلط بر شرکتی دیگر است، مثلاً می‌خواهد سه صندلی از پنج صندلی هیئت‌مدیره آن را تصاحب کند، پیش‌دستی می‌کند. مثلاً در مسیر چهارشیر به دروازه اهواز، جایی که بسیاری از اهوازی‌ها روزانه از آن عبور می‌کنند، روی پل هوایی بزرگ بعد از دروازه، یک بیل‌بورد تبلیغاتی نصب می‌کند. در این تبلیغ، یک نفر با گیتار نشسته دارد آهنگ می‌زند و قطعات آن گیتار، قطعات خودرویی هستند. زیرش هم نوشته‌اند: «گروه قطعات خودرویی عظام- این قطعه هماهنگ است!» چرا؟ چون می‌دانند چهار ماه بعد، تسلطشان بر ایران خودرو جنجال به پا خواهد کرد. پس چهار ماه زودتر، با تبلیغات شهری ذهنیت‌سازی می‌کنند. آیا تا به حال تبلیغ شهری برای قطعه‌سازی خودرو در ایران دیده بودید؟ این کار برای آماده‌سازی افکار عمومی است. باید نشان دهد که من گنده‌ام!

این شرکت‌ها در لایه سوم حتی به سراغ باشگاه‌داری هم می‌روند؛ تراکتور را می‌خرند، فولاد خوزستان را راه‌اندازی می‌کنند و کارهای دیگری انجام می‌دهند. حالا هم بچه زنگ بازی در می‌آورند و مالیات نمی‌دهند. بعد هم می‌گویند ما نتیجه اراده ایرانی‌ها هستیم. این تراکتور است که تبریزی‌ها برایش جان می‌دهند، این فولاد است که خوزستانی‌ها برایش جان می‌دهند و... اما می‌گویند: «ما شما هستیم، ملت ایران ماییم.» اما آنها ما نیستند! ما کارگران آنها هستیم. آنها با باشگاه‌داری، علاوه بر فرار از مالیات، می‌خواهند خودشان را به جای ما جا بزنند، درحالی‌که ما نیستند.

در لایه سوم، آنها می‌خواهند بگویند: «ما تولید ایرانی هستیم، ما تولیدکننده ایرانی‌ایم، ما خود ایرانیم که تولید می‌کنیم.» اما آنها ایران نیستند که تولید می‌کنند؛ آنها فقط محصول لایه دوم انفال را به صورت انحصاری دریافت می‌کنند، آن را تولید می‌کنند و به ما می‌فروشند. متوجه شدید؟ آنها از انواع تکنیک‌های روان‌شناختی، سیاسی و اقتصادی استفاده می‌کنند تا این انحصار در لایه سوم انفال را پنهان کنند.

این زنگ‌های لایه سوم وقتی در لایه چهارم قرار می‌گیرند چه می‌کنند؟ فرض کنیم در لایه اول، نوعی مالکیت بر منابع انفال به دست آورده‌ام که دیگر رقیبی در کار نباشد. یعنی مهندسان جوان در خراسان جنوبی نتوانند سال به سال حق استحصال من را تهدید کنند، زیرا مزایده سالانه برگزار نمی‌شود و مثلاً گفته‌اند این منبع ۵ یا ۱۰ سال در اختیار توست. حال آنکه هزار و یک راه دیگر هم وجود دارد که کسی نمی‌تواند آنجا مستقر شود و خیمه بزند. در لایه دوم، محصول استحصال شده به صورت انحصاری به جاهایی فروخته شده است. در لایه سوم، این محصول فراوری شده انفال که به صورت انحصاری فروخته شده، برای تبدیل به کالای مصرفی، در یک ساختار سرمایه‌داری مالکیت متمرکز تولید می‌شود. ۲۱۶ هزار بنگاه در یک طرف و ۱۴ میلیون کارگر در طرف دیگر. یعنی تولید در لایه سوم که نتایج انفال هم در آن جریان دارد، باز هم انحصاری است.

به قول اقتصاددان‌ها، «عامل تعیین‌کننده»^۱ کیست؟ من قطعه‌ساز. وقتی ۳٪ قطعات ایران خودرو و سایپا را در دست دارم، معلوم است می‌توانم قواعد بازی را تعیین کنم، رهبری بازار را به دست بگیرم، قیمت‌گذاری کنم و آن‌ها را مجبور به خرید کنم. اگر از فردا به آن‌ها بگویم دیگر قطعات نمی‌فرستم، آیا ایران خودرو پس فردا می‌تواند قطعه‌ساز دیگری را جایگزین من کند؟ خیر. اگر بنگاه‌های قطعه‌سازی در



ایران آن قدر زیاد بودند که هر جوانی با یک پرینتر سه بُعدی و چند دستگاه CNC در خانه اش، مثلاً به اندازه ۳۰ هزار دلار قطعه تولید می کرد، نه اینکه یک نفر به تنهایی ۳ میلیارد دلار قطعه بسازد، آن وقت شرایط فرق می کرد. اگر هزار نفر مثلاً ۳۰ هزار دلار تولید می کردند، یا یک میلیون نفر هر کدام ۳ هزار دلار در سال تولید می کردند، هیچ کس نمی توانست به ایران خودرو بگوید: «به فلان مقدار و بهمان شکل به تو قطعه می دهم». در آن صورت، ما بر سر ایران خودروی منفور فریاد نمی زدیم که ای ستمگر! ای انحصارگر! و این سؤال را هم نمی کردیم که چه بخشی از مشکلات ایران خودرو به این دلیل است که مجبور است قطعاتش را به صورت انحصاری از فلان شرکت تهیه کند و چه بخش بزرگ تر و آزاردهنده تر هزینه های ایران خودرو و سایپا به «امور مالی» هست. آن وقت این شرکت برود وام ربوی بگیرد؛ آن هم از همان نظام بانکی ای که ۶۵٪ گردش مالی اش در بانک های دولتی نیست و اگر این گردش مالی در بانک هایی مانند بانک توسعه صنعت و معدن، بانک مسکن یا بانک ملی بود، ایران خودرو می توانست به نحو توسعه ای وام هایی با سود صفر، ۲٪ یا ۳٪ بگیرد. کاری که کره، آلمان و آمریکا در دوره رشد صنعت خودروسازی شان انجام دادند، نه با سود ۱۸٪ یا ۲۳٪. کدام کشور از صنعت پیشراننش چنین ربای بانکی سنگینی می گیرد؟ کشوری که منابع نظام بانکی اش به صورت جیره بندی شده و ناعادلانه توزیع می شود. کشوری که مجلس مثلاً اصول گرایش قانون بانک مرکزی را تصویب می کند و سه وزیر توسعه گرا (راه و شهرسازی، صنعت و معدن، و کشاورزی) را از ارکان بانک مرکزی حذف می کند و نماینده اتاق بازرگانی را به جایشان می نشاند! و بعد ما ایران خودرو و سایپا را مقصر می دانیم.

بعد هم همان امپراتوری رسانه ای وارد می شود و می گوید: «می دانید چرا ایران خودرو و سایپا ناکارآمدند و خودروی بُنجل را با قیمت خون پدرتان به شما



می‌فروشند؟ چون نمایندگان مجلس سفارش کرده‌اند و کارمندان زیادی در آنجا استخدام می‌شوند.» هیچ‌کس منکر این نیست که در فلان خط تولید ایران خودرو یا بخش اداری چند کارگر یا کارمند اضافه هم باشند. اما آیا این موضوع اصلی است؟ حاشیه است یا متن؟ حاشیه است. متن، آن ربای بانکی است که این شرکت بیچاره برای خرید قطعات اولیه باید پردازد. متن، انحصاری است که در چند قطعه باید آن را تحمل کند. این هم از لایه سوم.

■ توزیع انفال در لایه چهارم

لایه چهارم کجاست؟ لایه چهارم نقطه‌ای است که انفال پس از طی مراحل قبلی، به شکل نهایی عرضه می‌شود. خودروی ایرانی تولید شده و حالا ما، به‌عنوان افراد، می‌خواهیم خودرو بخریم یا با خودرویی که خریده‌ایم کار کنیم. مثلاً می‌خواهیم کامیون بخرم، لاستیک یزد یا کویر تهیه کنم، زیر کامیونم بندهم و با آن کسب‌وکار کنم. من هستم و تأیر ایران‌تایر، من هستم و کوئیک سایپا، من هستم و چیزی که باید بخرم و با آن یا کسب‌وکار انجام دهم یا مصرفش کنم. در این لایه چه اتفاقی می‌افتد؟ اگر سایر نظام‌های کشور - در اینجا منظورم دیگر فقط انفال نیست - دارایی‌های مالی و قدرت خرید مردم را به‌گونه‌ای تنظیم کرده باشند که توان خرید کالاها برای همه یکسان نباشد، چه می‌شود؟ فرض کنید اعلام شود ایران خودرو محصولاتش را می‌فروشد. ناگهان N میلیون ایرانی برای ثبت‌نام اقدام می‌کنند، اما N ده میلیون نفر دیگر پول کافی برای ثبت‌نام ندارند. نتیجه چیست؟ محصول انفال که الان به کوئیک تبدیل شده، فقط به آن دسته از ایرانی‌هایی فروخته می‌شود که در لایه چهارم توان خریدش را دارند! مثلاً کسی در آپارتمان ۶ طبقه زندگی می‌کند و پارکینگش پر از ماشین‌هایی است که جفت به جفت پارک شده‌اند. چرا؟ چون واحد شماره ۲ یک تیرا خریده و یک سال است آن را آنجا نگه داشته تا قیمتش بالا برود. چرا این کار را کرده؟ چون این فرد آن قدر پول داشته که



یک تیبای اضافی بخرد و انبار کند تا گران تر بفروشد. این تیبای چیست؟ پلاستیک، آهن، لاستیک و محصول محصول انفال است. این خودرو در لایه چهارم به صورت یک قدرت انحصاری تقسیم می شود؛ چه در خرید و چه در استفاده.

سؤال: چند درصد از کشاورزان ایرانی روی زمین خودشان کار می کنند و چند درصد روی زمین اجاره ای؟ چند درصد از رانندگان کامیون ایرانی کامیون خودشان را دارند و چند درصد با کامیون اجاره ای شاگردی می کنند؟ چند درصد از صاحبان خودرو در ایران وقتی رانندگی می کنند، کل درآمد کارشان به خودشان می رسد و چند درصد باید ۱۵٪ درآمدشان را به اسنپ بدهند؟ در لایه چهارم، محصول محصول انفال آخرین تکه از پازل ارزش افزوده را تولید می کند.

دقت کنید، گاهی به اشتباه گفته می شود ایران یک کشور نفتی است و همه پولش از نفت می آید. خیر، این طور نیست. پیش تر گفتیم که مجموع انفال استخراج شده حدود ۲۰۰ میلیارد دلار است، اما این انفال در سه لایه ارزش افزوده می گیرد. در لایه چهارم، وقتی مصرف می شود، به کل تولید ناخالص داخلی (GDP) ما ایرانیان تبدیل می شود. این GDP شامل رانندگی راننده تاکسی هم هست. مثلاً آقای آرایشگری که با یک تیغ و یک افشانه (که بدنه اش از محصولات پتروشیمی است) کار می کند، بخشی از این زنجیره است. من باید بروم روی صندلی آرایشگری حسن آقا بنشینم؛ صندلی ای که خودش محصول محصول انفال است و حسن آقا هزینه اش را با من حساب می کند. مجموع این ها چه چیزی را تشکیل می دهد؟ تولید ناخالص داخلی ایران، یعنی کل ارزشی که ما ایرانیان تولید می کنیم.

تولید ناخالص داخلی (GDP) ما ایرانیان اکنون حدود ۱۴ هزار هزار میلیارد تومان (۱۴ هزار همت) است. ایران یک کشور نفتی است که نیمی از اقتصادش، یا حتی بیشتر، به نفت وابسته است؛ اما آیا این، یعنی بیش از نیمی از این مقدار، یعنی بیش از ۷ هزار همت، از نفت تأمین می شود؟ خیر. در واقع، در لایه اول، انفال شامل نفت، گاز، مس، سنگ آهن، طلا و امثال این ها، حدود ۲۰۰ میلیارد دلار ارزش



دارد. این ۲۰۰ میلیارد دلار مانند موتوری است که در چهار مرحله بزرگ‌تر می‌شود تا به ۱۴ هزار همت GDP ما ایرانیان برسد.

اگر لایه اول ملی شود، لایه دوم نیز ملی خواهد شد. به همان میزان که لایه اول عمومی و ملی نشود، لایه دوم هم از عمومیت خارج می‌ماند. اگر ملی بودن لایه دوم کاهش یابد، لایه سوم نیز کمتر ملی می‌شود و به دنبال آن، لایه چهارم هم کمتر ملی خواهد بود. بزرگواران! ما با یک فرایند چهارلایه‌ای ملیت‌زدایی و مردم‌زدایی مواجه هستیم. حالا بسیاری از تصورات ما جای درست خود را پیدا می‌کنند. متوجه می‌شویم که مطالبات دستمزدی کارگران در کدام لایه از مسئله انفال قرار دارد. می‌فهمیم که فروش دلاری محصولات پتروشیمی‌ها مربوط به کدام لایه است. به زبان ساده، کل بحث ما درباره مال مردم است، اما این مال مردم چهار دست می‌چرخد تا به زندگی مردم و آن ۱۴ هزار همت GDP ما ایرانیان تبدیل شود. باید این چهار لایه را درک کنیم. هر یک از ما، در نقطه‌ای از این چهار لایه قرار داریم؛ مثلاً در لایه سوم، در موضوعی مثل محصولات پتروشیمی، یا در لایه‌ای دیگر، مثل چوب خام و فرآورده‌های جنگلی. باید هر بخش را بررسی کنیم. اگر ما ایرانیانی که دغدغه ملی‌شدن و جمهوری شدن انفال را داریم، بخواهیم رفتار درستی در این مسئله داشته باشیم، باید آن را در یک ماتریس ۴ در N تصور کنیم. این «۴» چیست؟ چهار لایه فراوری تا رسیدن به نتیجه انفال. این «N» چیست؟ انواع تولیداتی که در ایران قابل تصور است؛ مثلاً کامیون‌داران که به لاستیک، پتروشیمی، قیر و غیره نیاز دارند، یا کشاورزان که به صنایع تبدیلی کشاورزی، زمین و آب وابسته‌اند. باید جایگاه و مسئله‌مان را در انفال پیدا کنیم تا به سیاست‌گذاری درست انفال در ایران کمک کنیم. صحبت‌های اصلی من تا اینجا در دو بخش خلاصه می‌شود: بخش اول، درک اعداد و ارقام انفال؛ و بخش دوم، درک فرایند یا زنجیره چهارمرحله‌ای رسیدن انفال به زندگی اقتصادی ایرانیان تا اینجا بحثم به پایان رسیده است.



۴۲

فصل دوم



فصل سوم



■ ایده انقلاب اسلامی برای مدیریت عادلانه انفال

بخش سوم بحث ما این است. انقلاب اسلامی برای عمومی‌سازی انفال و منابع حاصل از انفال، و منابع منابع حاصل از انفال و محصولات محصولات منابع حاصل از انفال چه نسخه‌ای طراحی کرده است؟

اما قبل از پرداختن به این پرسش جا دارد نکته‌ای را بیان کنم. یکی از مسائل اساسی در این حوزه این است که ما خودمان تعیین کنیم این طلا چقدر ارزش دارد؛ یعنی نظارت عمومی بر مال عمومی داشته باشیم. می‌دانید نکته طنزآمیزش کجاست؟ ارزش‌گذاری دارایی‌های عمومی ما که بخشی از آن اکنون در دست حاکمیت است، توسط خودمان انجام نمی‌شود. گاهی این ارزش‌گذاری توسط مؤسساتی صورت می‌گیرد که خودشان در این فرایند ذی‌نفع هستند. مثلاً قرار است فلان منبع واگذار شود و نماینده یک اتحادیه صنفی می‌رود و نظر می‌دهد، و این نظر به‌عنوان نظر کارشناسی تلقی می‌شود، درحالی‌که علیه منافع جامعه است. پس نه تنها مالکیت، بلکه مسئولیت اداره مآل‌مان هم بر عهده خودمان است. حالا اگر این مسئولیت بر عهده ماست، چند حلقه مردمی برای ارزش‌گذاری و ارزش‌سنجی انفال داریم؟ چند حلقه مردمی برای نظارت بر زنجیره توزیع و فراوری انفال وجود دارد؟ این‌ها همان اتفاقاتی است که در جمهوری اسلامی باید شکل بگیرد؛ همان اهدافی که اصل شوراها در قانون اساسی به دنبالش بود.

نکته دوم درباره بانک مرکزی است. ببینید، در بانک مرکزی نه زمین هست، نه نفت، نه گاز و نه نمک؛ بنابراین، گفتن اینکه بانک مرکزی خود انفال است، تعبیری تسامحی است و شاید از نظر فنی قابل دفاع نباشد. پول و نهاد سیاست‌گذار پولی، یعنی بانک مرکزی، در واقع سایه اقتصاد ملی است. ۲۰۰ میلیارد دلار انفال ما یک سایه پولی دارد و ۱۴ هزار هزار میلیارد تومان GDP ما هم، سایه پولی خودش را دارد؛ یعنی نقدینگی. در دنیای مدرن و نظام بانکداری با ذخیره جزئی، اتفاق جدیدی رخ داده است: با خلق پول یا جابه‌جایی آن، می‌توان ارزش دارایی‌های مردم را کم



یا زیاد کرد. مثلاً من یک ماشین دارم که محصول محصول انفال است؛ اگر در بانک‌ها خلق پول رخ دهد، ارزش ماشین من ممکن است بالا برود یا پایین بیاید. پس خود انفال در بانک مرکزی نیست، اما سیاست‌های پولی که ارزش انفال در دست ما را تعیین می‌کند، کار بانک مرکزی است.

سیاست پولی، سایه سنگین مالکیت در یک کشور است. با پول می‌توان مالکیت‌ها و ارزش‌ها را جابه‌جا کرد، بدون اینکه خود کارخانه را منتقل کنید؛ در علم اقتصاد به آن «ارزش نسبی» می‌گویند. اگر چیزی گران و چیزی ارزان شود، گویی بخشی از ملک من به ملک دیگری منتقل شده است. این همان نکته‌ای بود که استاد بزرگوار فرمودند: اگر یک سیاست ارزی باعث شود دارایی ما ایرانی‌ها کم یا زیاد شود، می‌توانیم شکایت کنیم و بگوییم کاهش دارایی‌ام را جبران کنید. مال ما بوده و حق استیفای آن را داریم؛ حق جبران خسارت مالمان را داریم.

حالا در لایه اول، چارچوب اندازه انفال را شناختیم و در لایه دوم دیدیم که این چهار لایه توزیع انفال، ارزش افزون شده را به صورت انحصاری تقسیم می‌کنند. هرچه جلوتر می‌رویم، پول خلق شده از آن ۲۰۰ میلیارد دلار بزرگ‌تر می‌شود و شیوه تقسیمش انحصاری‌تر. چیزهای بیشتری را بدتر توزیع می‌کنیم، یعنی شکاف عمیق‌تر می‌شود. لایه روی لایه که می‌آید، تبعیض روی تبعیض انباشته می‌شود. چگونه می‌توانیم کمر این زنجیره تبعیض را بشکنیم؟

شهید بهشتی (ره) در جمعه ۱۳۵۸/۰۸/۰۴، پیش از خطبه‌های نماز جمعه در دانشگاه تهران، سخنرانی‌ای با عنوان «همبستگی امام و امت» دارند. موضوع بحث ایشان با ما چه بود؟ اینکه حکومت، این ولایت فقیه که می‌گویید انفال در دستش است، این حکومت اسلامی، چه چیزهایی مال خودش هست، در چه چیزهایی مبصر است و در چه چیزهایی نه مالک است و نه مبصر؟ تا کجای مالمان در چارچوب اختیاری خودمان است؟ از کجا به بعد، مال عمومی محسوب می‌شود؟ کدام بخش‌ها نه تنها مال ما ایرانی‌های امروز، بلکه مال نسل‌های



پیشین و پسین ماست؟ حاکمیت چقدر در مال ما دخالت دارد؟ همبستگی ما و حاکمیت و رابطه‌مان با آن چیست؟ اگر از منظر اقتصاد سیاسی همان چیزی باشد که استاد قنبریان فرمودند، از نظر اجرایی چگونه عملی می‌شود؟

عنوان سخنرانی شهید بهشتی هست همبستگی امام و امت. در کتاب «ولایت، رهبری، روحانیت» دارم از صفحه ۲۳۹ به بعدش را می‌خوانم. این متن قابل مراجعه است و متن امام را هم که عرض کردم. دیدار امام با اعضای شورای نگهبان سال ۵۹. همبستگی امام و امت. جمعه چهارم آبان ۵۸ سخنرانی شهید بهشتی پیش از خطبه‌های نمازجمعه. اولاً ایشان یک بحثی می‌گویند که «انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌ها نامه‌ای خطاب به شورای انقلاب نوشته بودند. نامه سرگشاده‌ای بود. در این نامه سرگشاده خطاب به شورا نوشته بودند، آقایان! چرا با ما حرف نمی‌زنید، چرا سکوت کرده‌اید؛ چرا به سؤالات ما جواب نمی‌دهید؟ من امروز می‌خواهم در این مرکز علم و مبارزه و تقوا و ایمان، یعنی دانشگاه تهران، به این دانشجویان عزیز بگویم، باور کنید مسئولیت‌های سنگین انقلاب برای ما این فرصت را که با هم بنشینیم و شما سؤالاتتان را مطرح کنید و ما جواب بدهیم، باقی نگذاشته است. البته اگر شما به اینجا رسیده‌اید که این نبودن و کم‌بودن فرصت این سؤال و جواب خطر بزرگی برای انقلاب فراهم می‌کند، -یعنی ما نمی‌دانیم شما دارید چه کار میکنید. و این چه جمهوری هست که ما ندانیم شما دارید چیکار میکنید- با صراحت به شما اعلام می‌کنم که برادران و خواهران! ما آماده هستیم جلسات هفتگی با شما داشته باشیم تا شما سؤالاتتان را مطرح کنید و ما به شما پاسخ روشن‌تر بدهیم. دوستان عزیز و جوانان مبارزی که سرمایه بزرگ انقلابید! مبادا دشمن بتواند شما را به سوی یأس و نومیدی سوق بدهد! از ما پرسیده‌اید، تر اقتصادی شما چیست؟ پرسیده‌اید، طرح اقتصادی شورای انقلاب و رهبری انقلاب، طرح اقتصادی اسلامی برای مبارزه با فقر و محرومیت چیست؟ ما ترجیح می‌دادیم فشرده این طرح به صورت اصولی قانون اساسی



دریابید و بعد با شما درباره آن صحبت کنیم. - من نمی دانم تو چه می کنی؛ پس چرا باید احساس مشارکت در سرنوشت کشور داشته باشم؟ مثل آن کشاورز که به وزیر گفت: «بروید خودتان و مملکتتان هر کاری می خواهید بکنید» و وزیر هم جواب داد: «برو خودت بمال!» اگر رابطه این گونه شود، چنین وضعیتی پیش می آید. اگر قرار نیست او بگوید «خودت بمال» و این بگوید «برو خودت می دانی و کشورت»، چه باید کرد؟ - کارگران، کشاورزان، تحصیل کرده های برومند و علاقه مند به اسلام! تز اقتصادی ما برای بیرون بردن جامعه مان از بن بست فقر و محرومیت، خلاصه می شود در این بیان که دولت اسلامی جمهوری ما در برابر هر انسانی که می خواهد کار مولّد انجام بدهد، چه کار کشاورزی باشد، چه کار صنعتی باشد، چه کار خدماتی، وظیفه دارد برای هرکس که می خواهد کار کند سرمایه و ابزار کاری را فراهم کند که در اختیار خود او باشد. کشاورزان ما در جمهوری اسلامی باید روی زمینی کار کنند که متعلق به خود آنها باشد. کارگران ما در جمهوری اسلامی باید با ابزار کار و سرمایه ای کار کنند که متعلق به خود آنها باشد. - از ۳۲ میلیون هکتار زمین کشاورزی قابل کشت فعلی مان که حدود ۲۰ میلیون هکتارش را کشت می کنیم، همه باید متعلق به کسی باشد که روی آن کار می کند، نه زمین های ۴۰۰ یا ۵۰۰ هکتاری که در کدام مرحله انفال است؟ مرحله دوم. زمین موات را چه کسی احیا کرده و ادعای مالکیت دارد؟ امام فرمودند این مالکیت ها و احیاها کشک است. مگر احیای ۵۰۰ هکتاری داریم؟ مگر احیای ۶۰۰ هکتاری ممکن است؟ این حرف ها چیست؟ انسان حداکثر ۲۰ هکتار می تواند احیا کند. من دامدار نمونه شهرستانم و می فهمم زمین یعنی چه. باغ دارم و می دانم زمین یعنی چه. چنین چیزی ممکن نیست. ۵۰۰ هکتار احیا؟ مگر اینکه تعاونی ۲۰ نفره باشد. غیر از این، یا از آسمان زر نباریده، یا خودش دزد بوده، یا پدرش، یا پدر پدرش یا پدر پدر پدرش.. یک مثال کوچک می زنم. از نظر اسلام وقتی یک مسلمان می خواهد رانندگی کند در شهر با تاکسی رانی روزی خود و زن و بچه اش را



دربیاورد، دو حالت دارد. یا روی یک تاکسی کار می‌کند که مال فردی دیگر است که آن را در اختیار این فرد گذاشته و گفته روزها برو کار بکن و زحمت بکش، مقداری درآمد مال تو و مقداری هم مال من. ما فعلاً در این بحث نداریم که آیا این کار از نظر اسلامی و از نظر مالکیت درست است یا نه. این بحث یک بحث فقهی جدا است. ما این بحث را داریم که این راننده در جامعه اسلامی و در اقتصاد اسلامی نباید مجبور شود برود روی ماشین دیگری کار کند. - آقای بهشتی ۵۹ نسخه اسنپ را پیچیده که ضد دین است. ضد توسعه است ضد عدل است ضد تولید است. - دولت اسلامی وظیفه دارد ماشین در اختیار این راننده بگذارد تا راننده مجبور نباشد روی ماشین یک فرد دیگر کار کند. یا یک کسی می‌خواهد خیاطی درست کند. خودش هم می‌تواند خیاطی کند. یک وقت است که کسی یک مغازه و یک چرخ خیاطی و میز و لوازم در اختیار روی می‌گذارد و می‌گوید کار بکن؛ آخر ماه مقداری هم به من بده. در اینکه این کار مشروع است یا نامشروع فعلاً بحثی نداریم. آنچه ما بحث داریم این است که نامشروع است اگر دولت این خیاط را بی‌پناه بگذارد و او مجبور شود برای صاحب‌دکان و میز و چرخ کار کند. این برای دولت نامشروع است. - این حرام حکومتی است. بحث ما این نیست که مثلاً من چرخم را به یک نفر بدهم و گفته باشم باید حق الاجاره بدهی، آیا این حلال است یا حرام؟ ظاهراً حلال است. اما اگر عموم جامعه باید با دیگران کار کنند، یعنی زحمت بکشند و به دیگری بدهند، این برای چه کسی حرام است؟ برای حکومتی که انفال به من نداده تا خودم چرخ خیاطی، کامیون یا زمین داشته باشم. برای حکومتی که مدیریت احیای زمین‌های موات را به‌گونه‌ای در دست نگرفته و تقسیم نکرده است که نفری ۸ یا ۱۰ هکتار زمین داشته باشیم. یک نفر ۵۰۰ هکتار زمین دارد، درحالی‌که عده‌ای هیچ ندارند! این برای دولت نامشروع است. شهید بهشتی از حرام حکومتی و سیاسی سخن می‌گوید. - همین‌طور بروید سراغ کشاورز و بافنده و ریسنده و تعمیرکار و ماشین‌ساز و امثال اینها. - ماشین‌ساز! من در هنرستانم،



رشته ماشین افزار داریم. چند مهندس مکانیک یا ماشین افزار در ایران می توانند دستگاه CNC یا تراش بخرند و کار کنند؟ چند درصد پشت دستگاه تراش دیگران در سوله های دیگران کار می کنند؟ این مسئله است.

بعد سؤال این است: آن مهندس که باید شمش آلومینیوم را به قیمت N تومان بخرد، اولاً آیا اصلاً توان خرید با این قیمت را دارد؟ ثانیاً چرا باید به این قیمت بخرد؟ انحصار آلومینیوم در دست کیست که من شمش را با این نرخ می خرم؟ اگر کارخانه آلومینیوم هرمزگان تعاونی بود، من شمش را ارزان تر می خریدم، نه با این قیمت. دوم اینکه، شمش آلومینیوم که خود محصول منبع انفال است، آیا مستقیماً توسط خودم خریده می شود یا باز هم باید در کارگاه ساخت و تولید شخصی کار کنم که او شمش را می خرد، قطعات برای اوست و به من فقط دستمزد ناچیزی می دهد؟ این روند تا لایه آخر ادامه پیدا می کند... به این ترتیب، طرح اقتصادی جمهوری اسلامی این است که دولت اسلام، دولت جمهوری اسلامی، از بیت المال عمومی، از درآمد نفت، از درآمدهای دیگر، از مالیات هایی که می گیرد، وظیفه دارد برای هر مسلمان، برای هر ایرانی، و لو غیرمسلمان، برای هرکس که تابع این جمهوری اسلامی است، ابزار و سرمایه کاری فراهم کند تا هیچ فردی مجبور نباشد کار خودش را به مزد ناچیزی که دیگران به او می دهند بفروشد. حالا سؤال من این است که آیا به نظر شما، ما با استفاده از این راه حل می توانیم کارکنان این مملکت را از مزدوری های کشنده و به ستوه آورنده نجات بدهیم یا نه؟ من می خواهم همه کسانی که در زمینه اقتصاد مطالعه دارند روی این سؤال کار کنند و به ما پاسخ بدهند.»

سه چهار روز پیش در اهواز، از ترمینال برمی گشتم؛ رفته بودم خرما برای دوستی در کرمان بفرستم. از جلوی دانشگاه چمران و راسته فلاولی لشکرآباد، نزدیک فلکه لشکر، رد شدم. وانت پرایدی جلوی من بود که پشت شیشه اش نوشته بود: «جوانی ام را به دستمزد کارگری فروختم» این یک جمله، همه چیز را



می‌گوید. شاگردی در هنرستان داشتم که عاشق ماشین بود و پدرش هم راننده ماشین سنگین بود. گاهی دور هم که می‌نشستیم، کلیپ‌های اینستاگرامش را به دوستانش نشان می‌داد. یک بار کلیپی به من نشان داد: پسری حدود ۳۰ ساله، با سبیل کلفت و استایل راننده‌ای، پشت بنز آکسور بود. مردان جمع می‌دانند که این یک کِشنده است. دو دقیقه از ماشین تعریف کرد و قربان صدقه‌اش رفت. آخرش دستش را روی داشبورد زد و گفت: «حیف مال من نیستی عروسک!» بعد به دوربین نگاه کرد و گفت: «این دنیا یک بنز آکسور به من بدهکار است». این دنیا یک بنز آکسور، یعنی حدود ۱۲ میلیارد تومان سرمایه، از نفت، بانک، مالیات و هر درآمد مشروع دیگر که دولت می‌تواند داشته باشد، به این جوان ۳۰ ساله بدهکار است تا رانندگی و زندگی‌اش را بسازد و پیشرفت کند. دیشب از یاسوج به کرج می‌آمدم؛ راننده‌ای که من را رساند، در راه گپ‌مان باز شد. پرسیدم: «چه کار می‌کنی؟ شوتی‌گری هم کردی؟» گفت: «دو سال شوتی بودم.» پرسیدم: «چرا ول کردی؟» گفت: «فضاش خاص بود.» بعد گفت: «شیخ! یه چیزی بهت بگم؟» او لر یاسوجی بود. ادامه داد: «یکی در شهرستان هست که مادرش دکتر است و پدرش تاجر موفق. خانه‌ای که برایش خریدند و به نامش زدند برای وقتی که ازدواج کند، ۱۵ میلیارد تومان قیمت دارد. اما این پسر می‌رود شوتی‌گری می‌کند.» گفتم: «جدی؟ با این وضعیت چرا باید شوتی شود؟» گفت: «خودش می‌گوید تجارت و پول درآوردن مثل پدرم را دوست ندارم. دلم می‌خواهد در جاده بکشم، بروم و ببایم. خودم تجارت کنم. این حال و مرام شوتی‌گری است که ۶ نفر پشت سرهم کاروان می‌کنند و با سرعت ۱۴۰ تا می‌روند.» (به خلاف هایشان مثل مخدوش کردن پلاک کاری ندارم.) گفت: «این حال بازرگانی دارد. او می‌خواهد بازرگان باشد».

کوآن شبکه‌ای که او بتواند بازرگانی کند؟ حتی بچه مایه دار هم می‌فهمد که وسیله برای پول درآوردن نیست، برای زندگی کردن است. وقتی با زندگی‌ات بازرگانی کنی، پولت را هم درمی‌آوری. این دنیا به آن جوانی که جوانی‌اش را به دستمزد کارگری



فروخته، به آن راننده‌ای که پشت کُشنده دیگران کار می‌کند، و به آن پسری که عاشق شوتی‌گری است، یک محل کار، یک بنز آکسور یا یک کاروان تجاری بدهکار است. محل تسویه این بدهی‌ها انفال دولت اسلامی است. دست توانمندی که باید این بدهی‌ها را صاف کند، دست ولی الهی و نایب امام عج است. اما نکند خدای ناکرده وضع به حالتی برسد که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «قَالَتْ قُرَيْشُ إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شَجَاعٌ وَ لَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ»^۱ به قول خود حضرت: «لَيْلَهُ أَبْوَهُمْ!»، پدرآمرزیده‌ها! «وَهَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاساً وَ أَقْدَمَ فِيهَا مَقَاماً مِثِّي؟ لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَ مَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ وَ هَا أَنَا ذَا قَدْ دَرَفْتُ عَلَى السِّتِّينَ!»^۲ اما حضرت فرمود: «وَ لَكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يَطَاعُ»^۳ کسی که نیروی مطیع و مجری ندارد، نظرش به درد خودش می‌خورد و انگار نظری هم ندارد.

دست ولی الهی در کار است. اراده حضرت آقا بر این است که انفال به دست مردم ایران برسد، اما باید دست‌هایی باشند که این ماتریس چهار در N را برای ایشان حل کنند. هر یک از ما باید در یکی از این چهار لایه، روی یکی از مسائل بنشینیم. برادر بزرگوارم که معلم است، پرسید: «آن پولی که در معلمی می‌آید چه؟ آن که در فلان کار می‌آید چه؟» هر یک از ما باید مثل مهندس طولابی باشیم؛ برویم در فولاد شادگان و بگوییم: «فولاد شادگان نباید این‌گونه باشد. باید نیرویش را به صورت تعاونی جذب کند. نباید این‌طور بفروشد.» هر کدامان، در هر نقطه‌ای که ایستاده‌ایم، باید کاری کنیم.

۱- نهج البلاغه - خطبه ۲۷

۲- قریش گفتند: پسر ابو طالب مردی دلیر است ولی از آیین لشکرکشی و فنون نبرد آگاه نیست.

۳- آیا در میان رزم آوران، رزم‌دیده تر از من می‌شناسند، یا کسی را که پیش از من قدم به میدان جنگ نهاده باشد. وقتی که من به آوردگاه می‌رفتم، هنوز به بیست سالگی نرسیده بودم و حال آنکه، اکنون از شصت سالگی برگزیده ام.

۴- کسی را که از او فرمان نمی‌برند چه رأی و اندیشه ای تواند بود!



برادران، این کار شده است. برخی تلاش‌هایی انجام داده‌اند و نتیجه داده؛ تکه‌تکه، گله‌به‌گله، برای ملی کردن انفال کوشیده‌اند. در مقیاس ملی، در دهه شصت، در حجمی عظیم و قابل دفاع، انفال را ملی کردیم که می‌توان در جلسه‌ای مفصل به آن پرداخت. بیایید کمک کنیم تا این دنیا یک بنز آکسور به آن جوان بدهکار نباشد. به دست عدالت‌گستر، رفاه‌آور و آسمان‌بر مولایمان، امیرالمؤمنین (علیه السلام)، صلوات بفرستید.

منابع

۱. شریف رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم: انتشارات مشهور، ۱۳۷۹
۲. نوری، میرزا حسین (محدث نوری)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۷، ص ۲۴، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ۱۴ق
۳. خمینی، روح الله، صحیفه نور، جلد ۱۴، صفحہ: ۳۰۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰
۴. صدر، محمدباقر، اقتصادنا، جلد ۱، صفحہ ۴۳۹، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۵

اقتصاد اسلامی بر مبنای اصول عدالت اجتماعی، توزیع عادلانه منابع و مقابله با انحصار در بهره‌برداری از ثروت‌های عمومی شکل گرفته است. در این چارچوب، انفال جایگاهی محوری دارد و به عنوان اموالی که در اختیار عموم مسلمانان است، باید به گونه‌ای مدیریت شود که منافع آن به تمام افراد جامعه برسد. مفهوم انفال در اسلام نشان‌دهنده پیوند عمیق میان مفاهیم فقهی، اقتصادی و سیاسی در چارچوب اندیشه اسلامی است. از منظر اقتصاد اسلامی، انفال به عنوان اموال عمومی که در مالکیت عموم مردم و تحت تولید حاکمیت اسلامی قرار دارد، نه تنها یک منبع مادی، بلکه امانتی الهی برای تحقق عدالت اجتماعی و رفع محرومیت در جامعه محسوب می‌شود.



مرکز مطالعات پیشرفت عماد